

بولتن مباحثات شماره ۸

رنقلاب ايران

و

وظايف پروتاريا

www.KetabFarsi.com

	پیشگفتار
	مقدمه
۱	درباره دوران -- توضیح مقدماتی
۶	متدلنین در بررسی دورا نها
۲۷	تضادهای جهانی دوران کنونی
۴۰	بخطرمساح پایدار، بایدانقلاب راشعله ورتراست
۵۷	درباره گذار مسالمت آمیز
۷۶	درباره دولت دیکتاتوری پرولتاریا، رد دولت عموم خلقی
۹۶	درباره حزب تمام خلقی
۱۰۳	انقلاب مشروطیت
۱۱۵	مبارزه طبقاتی و نقش گروههای سوسیال دمکرات
۱۲۰	جنگ جهانی اول و اوچگیری مجدد جنبش توده های
۱۳۰	تاسیس حزب کمونیست ایران
۱۴۸	تغییر و تحولات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در دوره حکومت رضاخان
۱۵۲	اوضاع بین المللی، وضعیت داخلی
۱۵۲	حزب توده
۱۶۴	خلاصه ای از وضعیت بورژوازی ملی
۱۶۶	ملی شدن صنعت نفت
۱۸۱	شکست ۲۸ مرداد و رشد مناسبات سرمایه آری
۱۸۹	اصلاحات ارضی و تغییر و تحولات بعد از آن
	اشکال عمده مالکیت و بهره بردار از زمین در استان
۱۹۲	اصلاحات ارضی
۲۲۴	صف بندی طبقات در روستاها
۲۳۰	صف بندی طبقات در شهرها
۲۴۶	وضعیت طبقه کارگر و قشر بندی درون آن
۲۵۶	یک جمع بندی از وضعیت نیروهای طبقاتی
۲۵۹	آغاز جنبش توده ای سالهای ۵۶-۵۷
۲۶۱	صف بندی طبقات بعد از قیام
۲۷۸	درباره تضادهای موجود
۳۰۷	اهداف و وظایف انقلاب (برنامه)
	توضیحات
	منابع و مأخذ

پیشگفتار

این نوشته در تاریخ خرداد ماه ۱۳۶۳ برای انتشار علنی تحویل شده بود اما گرایش اپورتونیستی حاکم بر سازمان ما نظیر عملکرد خود در سایر زمینه‌های مبارزه طبقاتی، تنگ نظری، انفعال و اپورتونیسم خود را در پیشبرد یکی از انقلابی‌ترین مصوبه‌های کنگره اول سازمان که همانا بسط و تداوم مبارزه ایدئولوژیک علنی حول مسائل مطروحه از طرف کنگره بودنشان داد و در پی چنین سیاستی بود که علیرغم مشاجرات کتبی و شفاهی، با توسل به انواع شیوه‌های توطئه‌گرانه، از انتشار علنی این نوشته نیز خودداری کرد.

به هر حال اکنون بعد از گذشتن نزدیک به دو سال، این جزوه بدون هیچگونه تصحیحی، به همان صورت که تهیه شده بود، به بحث علنی گذاشته می‌شود. با شدت برخورد انقلابی و مسئولانه کلیه نیروها و عناصر ما رکسیست - لنینیست و با طردهرگونه اپورتونیسم از صفوف جنبش کمونیستی گامی در راستای وحدت و رسیدن به اهداف بزرگ طبقه کارگر برداشته باشیم.

خسرو خاوری و غلی (بیدی)

خرداد ماه ۱۳۶۵

مقدمه

مساله تدوین برنامه و تحلیل مبانی آن در چند سال اخیر یکی از مهمترین و حیاتیترین مباحث جنبش کمونیستی ایران را تشکیل می‌دهد، این امر بویژه بعد از قیام بهمن ۵۷ و در مواجهه با معضلات اساسی جنبش کمونیستی ایران از برجستگی خاصی برخوردار شده است. امروز کمتر از سازمان یا گروه مدعی مارکسیسم-لنینیسم است که به نوعی با این مساله برخورد نکرده و یا در این زمینه حتی طرح برنامه‌های نیز ارائه نداده باشد. اما گذشته از انحرافات معین حاکم برای اینکه طرح برنامه‌ها، آنچه که بمثابه انحرافات اصول اساسی برخورد به مسائل انقلاب و وظایف پرولتاریا، به عبارت دیگر ناظر بر اینگونه طرح و برنامه‌هاست و ویژگی عمومی آنها را تشکیل می‌دهد. فقدان مبانی تحلیلی و تئوریک است که می‌باید از تجزیه و تحلیل مارکسیستی-لنینیستی دوران حاضر، اوضاع بین‌المللی، وضعیت اقتصادی، اجتماعی و سیاسی جامعه، صف بندی نیروهای طبقاتی ناشی شده و تجربه تاریخی جنبش ملی و بین‌المللی طبقه کارگر، خلاصه کلام اساسی ترین مبانی تهیه یک طرح و برنامه منطبق با اوضاع مشخص لحظه تاریخی و خماثل، مضامین و اهداف آنرا در بر داشته باشد. فقدان یک چنین تحلیل همه جانبه‌ای بیش از سایر جنبه‌ها ناظر بر تدوین برنامه، از همان آغاز برخورد انتزاعی، تخیلی و اکتیویستی به طرح برنامه را بنمایش می‌گذارد... اینکه گویا فقط به خاطر رضای تمایلات روشنفکرانه نویسندگان آن تهیه شده است، چنین

برخوردهای سطحی و غیرمسئولانه به امر انقلاب ایران و وظایف پرولتاریا، نه تنها مباحثات گسترده و لازم در زمینه رسیدن به یک برنامه واحد پرولتری کمک نخواهد کرد، بلکه به بی برنامهگی و تشتت موجودا من خواهد زد. به طوری که هرکس با جمع آوری بندهائی از مفاد برنامه‌های موجود در سطح جنبش، بدون اینکه حتی هیچگونه انطباقی با شرایط مشخص جامعه ایران داشته باشد و ردیف کردن آن در یک مجموعه التقاطی و ناقص، به انحرافات موجودا من زده و خود را از شرکت در مباحثات حول چنین امر مهمی بی‌نیاز می‌بیند.

حاملان چنین طرز تفکری خیال می‌کنند بدون تجزیه و تحلیل و شناخت زندگی اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگ کنونی توده‌های میلیونی و بدون شناخت عمیق تضادهای و تعارضات طبقاتی و شرکت عملی در مبارزات آنها و بدون تحلیل و تجزیه مسائل ملی و بین‌المللی و آموختن از گنجینه غنی تئوری و پراتیک جنبش جهانی و تاریخ مبارزات انقلابی طبقه کارگر می‌توان به مسائل انقلاب ایران پاسخ داد. در حالیکه راز تئوری مارکسیست لنینیستی همانا در وحدت اضداد تئوری و پراتیک نهفته است. تنها با شرکت همه جانبه در مبارزه طبقاتی و حل مسائل اساسی تئوریک و جنبش و در گوران این مبارزه است که طبقه کارگر به سلاح نیرومند و غلبه‌ناپذیر خود دست خواهد یافت. اگر برنامه مبنای اصلی فاشق آمدن بر تشتت، پراکندگی جنبش کمونیستی و وحدت و سمت‌گیری مشخص آن بسوی تشکیل حزب طبقه کارگر، سازماندهی و رهبری مبارزه طبقاتی پرولتاریا و کسب حاکمیت سیاسی را مدنظر دارد. مبارزه با بی‌برنامهگی در صفوف جنبش کمونیستی و رسیدن به اهداف فوق از کانا ل شرکت عملی و سازمانگرا نه در جنبش طبقه کارگر و تدوین مبانی برنامه‌های و آن اصول اساسی می‌گذرد که با پدیدبریک برنامه پرولتری حاکم باشد. چنین برنامه‌های بدون تردید می‌بایست در اساسی ترین وجوه خود، خصلتها، مضامین، اهداف و وظایف جنبش را با صراحت کامل در برداشته و جایگاه کنونی مبارزه طبقه کارگر را در راستای درهم‌شکستن نظم بردگی مزدور سرمایه‌درا بعد ملی و بین‌المللی مشخص

سازد و با تحلیل از وضعیت طبقاتی و تحولات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی جامعه، تعیین دوستان و دشمنان انقلاب و نقش و جایگاه آنها در مبارزه طبقاتی جاری و سیاست پرولتاریا در قبال آنها را بطور دقیق روشن نماید در عین حال تجربه تاریخی را در نظر گرفته به تفاهای ملی و بین المللی پرتوافکننده و روندهای انقلاب پرولتری در عرصه های مختلف را ترسیم و وظایف آنها را مشخص نماید.

تلاش نوشته حاضر بر آن بوده است تا با تحلیل همه جانبه مبانی برنامه پرولتاریا و ترسیم خطوط مشخص آن در تمامی زمینه ها، گامی در این راستا بردارد و با آموزش از تجارب جنبش جهانی کمونیستی به ویژه اسلوب و متد لوزی بنیان گذاران و رهبران جنبش جهانی کمونیستی تمام خصوصیات حاکم بر یک تحلیل برنامه های پرولتری را در جوانب مختلف مدنظر قرار دهد. بدیهی است که هر نوشته ای می تواند اندازه کمی و گاستیهای برخوردار باشد. نوشته حاضر نیز از این امر مستثنی نیست. لیکن آنچه گاه اساس کار را تشکیل می دهد تعهد به اصول و مبانی شناخته شده و برخوردار به اصول انقلاب و وظایف پرولتاریاست که در این نوشته تلاش شده است تا در حد توان بمتابهاصل اول تعهد به خود برنامه در نظر گرفته شود.

برخورد مشخص به مسائل مختلف جنبش انقلابی، تحلیل اقتصادی، اجتماعی و سیاسی جامعه، روشن کردن راستای توسعه و تکامل آن در هر مرحله، مسائل استراتژی، تاکتیک صف بندیهای طبقاتی در دوره های مختلف تاریخی و در شرایط کنونی و روشن نمودن خصائل، مضامین و اهداف مراحل مختلف انقلاب از جمله ویژگیهای این نوشته را در ارتبساط با برنامه تشکیل می دهد که خواننده با قرار گرفتن در راههای پرپیچ و خم تکامل انقلاب ایران، امکان می یابد تا با مسائل انقلاب چه بصورت عام و همه جانبه و چه بصورت مشخص آن برخورد کرده و در مبارزه ایدئولوژیک بخاطر تدوین یک برنامه واحد پرولتری شرکت فعال بنماید.

روشن است که پرو ن مبارزه ایدئولوژیک همه جانبه، عمیق و وسیع، رسیدن به یک برنامه واحد پرولتری امکان پذیر نخواهد بود

وظیفه همه ما رگسیست... اینپنیستهای واقعی است که در شرایط حساس کنونی
با شرکت فعال در این مباحثات نقش انقلابی خود را ایفا کنند.

برافراشته با دپرچم مبارزه ایدئولوژیک علنی
زنده با دسوسیا لیسیم

www.KetabFarsi.com

متد لنین دربررسی دورانها

در اینکه عصر کنونی "عصر امپریالیسم" است همه حتی بظاهر هم شده متفق القولند، آنچه که مورد اختلاف است و ما روی آن مکتب خواهیم کرد، همانا مضمون و ویژگی آن است، اینکه کدام طبقه در مرکز آن قرار دارد، محتوای اصلی، جهت اصلی تکامل، خصلتهای اصلی موقعیت تاریخی و جنبه های مشخص اساسی آن کدامند. از این لحاظ ابتدا به شیوه برخورد و تجزیه و تحلیل لنین مراجعه می‌کنیم.

لنین دربررسی دورانهای مختلف تاریخی می‌گوید:

"اجازه دهید دورانی را که ما به آن وارد می‌شویم (ویا وارد شده ایم و هنوز در مراحل اولیه اش هستیم) دوران کنونی یا (سوم بنا می‌م، و دورانی که تازه از آن بیرون آمده ایم را دوران دیروز یا (دوم) بنا می‌م، در ایسن حالت ما مجبوریم دورانی را که پترسوف و کائوتسکی نمونه های خود را از

آن انتخاب کرده اند، دوران پریروزی (اول) بنا میم...، لنین سپس با توجه به تقسیم بندی رایج "دورانهای تاریخی آنرا بدین صورت تقسیم بندی می کند: ۱- (۱۸۷۱-۱۷۸۹) ۲- (۱۹۱۴-۱۸۷۱) ۳- (؟-۱۹۱۴) سپس بلافاصله توضیح می دهد که "در اینجا البته مانده همه جا در طبیعت و جامعه خطوط تقسیم مشروط، متغیرو نسبی می باشند نه مطلق و ما مشهورترین وقایع تکان دهنده تاریخی را تنها بطور تقریبی بعنوان نقطه عطف جنبشهای تاریخی مهم اختیار می کنیم". سپس مضمون و ویژگی این دورانها را مشخص می کند: "دوران اول از انقلاب کبیر فرانسه تا جنگ فرانسه - پروس، دوران رشد بورژوازی، پیروزی اش دوران فراز بورژوازی و جنبشهای بورژوا دمکراتیک بطور عمده و جنبشهای رهائی بخش ملی بورژوائی بطور خاص و دوران شکست سریع نهادهای پوسیده استبداد فئودالی می باشد. دوران دوم دوران تسلط کامل و زوال بورژوازی است، دوران گذار از خصلت متری به ارتجاعی و حتی فوق ارتجاعی سرمایه مالی می باشد. این دورانی است که در آن یک طبقه جدید - دمکراسی امروزی - در حال تدارک و جمع آوری تدریجی قوا است. دوران سوم که تازه آغاز شده است بورژوازی را در همان موقعیتی قرار می دهد که اربابان فئودال در دوران اول در آن قرار داشتند، این دوران امپریالیسم و تکانهای شدید امپریالیستی است و همچنین تکانهای شدیدی که ناشی از ماهییت امپریالیسم است می باشد" (۴)

با توجه به نقل قولهای فوق الذکر روشن می شود که اساس استدلال لنین در ارزیابی محتوای عینی و ویژگیهای اساسی دورانهای مختلف تاریخی، عبارت است از اینکه ابتدا روشن شود "جنبش کدام طبقه جریان اصلی پیشرفت ممکن در آن شرایط مشخص است" به عبارت دیگر پرچم کدام طبقه اجتماعی بر تارک آن عصر می درخشد و در پیشا پیش جنبشهای انقلابی آن دوره در اهتزاز است، بطریق اولی، دگرگونی انقلابی مناسبات موجود در آن دوران مشخص را بعهده دارد؟ دوران اول را در نظر می گیریم که انقلاب کبیر ۱۷۸۹ فرانسه بعنوان نقطه عطف آن انتخاب شده است.

مارکس می گوید : "پیش شرطهای اقتصادی همه انقلابات اجتماعی در طول تاریخ زمانی فراهم می شود که بین نیروهای مولده در درجه معینی از انکشاف آنها با مناسبات تولیدی موجود آنچنان تضادی بوجود آید که این مناسبات بجای اینکه بسترویا شکل انکشاف نیروهای مولده باشد دیگر به قیود و موانع آن تبدیل شوند، یعنی زمانی که نیروهای مولده علیر غم انکشاف به موانعی برخورد میکنند که شکل حاکم مالکیت در برابر آنها گذاشته است در چنین زمانی یک عصر انقلاب اجتماعی شروع می شود" (۵). در مقطع انقلاب فرانسه نیز رشد و توسعه تولید کالائی که صفت مشخصه آن رقابت آزاد است، با مناسبات حاکم فئودالی و قیود حاصل از آن که موانع انکشاف آزادانه نیروهای مولده بود در تضاد قرار می گرفت، رسالت حل این تضاد در آن دوران بعهده طبقه بالنده عصر یعنی بورژوازی قرار داشت، بورژوازی فرانسه با رهبری انقلاب ۱۷۸۹ باری اولین بار توانست با انحلال مناسبات تولید کهنه راه را برای انکشاف نیروهای مولده باز کند، بدین ترتیب بورژوازی در رأس این دوران که از ۱۷۸۹ آغاز و تا ۱۸۷۱ بطول انجامید، قرار گرفت، محتوای اصلی این دوران عبارت است از لغای استبداد فئودالی و برقراری شالوده های نظم بورژوازی. پدیده های نمونه وار آن جنبشهای بورژوا دمکراتیک بطور عام - رهائی بخش بورژوازی بطور خاص است. در حالیکه این عصر، عصر فرا بورژوازی، تعالی و پیروزیهای آن است، مناسبات فئودالی وجه میرنده آن می باشد. بدین ترتیب بورژوازی در رأس دوران بعنوان محور انقلابی تاریخی آن در حال بالندگی پیروزی و رشد و گسترش خویش و به همراه تکوین خود، پرولتاریا را نیز از بطن جامعه بیرون می آورد، در ادامه این روند با سلب مالکیت از دهقانان، پیشه وران و رهائشی آنها از قیود پدربسالارانه، نظام صنفی و قیود فئودالی به تدریج طبقه های بوجود می آورد که جز نیروی کار وسیله دیگری برای تامین معاش خود ندارند و در عرضه این نیرو به بازار کار به هیچ قید مکانی و انسانی از نوع فئودالی آن بسته نیست. بورژوازی در این دوران پا به پای رشد

و شکوفائی خود، نفی خود را نیز می پرورد و طبقه کارگر بموازات آن رشد و پرورش می یابد، بقول مارکس: " بدین طریق تبدیل پرولتاریا به اکثریت عظیم جامعه بموازات رشد نیروهای مولده و با انتقال اعضای دیگر قشرهای اجتماع بدرون این طبقه از راه انحلال تدریجی آنها صورت می گیرد (۶). سرانجام تسلط کامل بورژوازی و دوران گذار از خصلت مرفعی به ارتجاعی و حتی فوق ارتجاعی مالی فرامی رسد، به تناسب تکامل کارکردهای اقتصادی از جمله شکل گیری انحصارات و غیره، مناسبات سیاسی مبتنی بر تولید کالائی و رقابت آزاد (دمکراسی بورژوائی) به تدریج جای خود را به ارتجاع سیاسی و دیکتاتوری عنان گسیخته می دهد، بدین ترتیب رقابت جای خود را به انحصارات و دمکراسی بورژوائی به ارتجاع سیاسی و دیکتاتوری سرمایه مالی می دهد. در اینجا دوران دوم بنا به تعریف لنین با چنین مضمونی از ۱۸۷۱ تا ۱۹۱۴ ادامه می یابد " دوران تسلط کامل و زوال بورژوازیست. دوران گذار از خصلت مرفعی به ارتجاعی و حتی فوق ارتجاعی سرمایه مالی می باشد. این دورانی است که در آن یک طبقه جدید - دمکراسی امروزی - در حال تدارک و جمع آوری تدریجی قواست " - بنا بر این در حالیکه بورژوازی از موضع مرفعی به موضع ارتجاعی استحاله می یابد، هنگامی که دیگر انحصارات و سرمایه مالی مشغول غارت و چپاول خلقهای خود و سایر کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره است، در عین حال پرولتاریا با پشت سر گذاشتن مبارزات شمر بخش و قیامهای متعدد از جمله تجربه کمسون پاریس، اینک هم از لحاظ اقتصادی (طبقاتی) هم از لحاظ سیاسی - ایدئولوژیک در تعامی عرصه ها سرگرم مبارزه بی امان و جمع آوری تدریجی قواست، زحمتکشان زیر ستم سرمایه مالی مفری جز پیوستن به میسارزه پرولتاریا نمی یابند، به تدریج زیر پرچم آن مجتمع می شوند و خواستهای تحقق نیافته خود را در برنامۀ پرولتاریا می جویند، خلقهای تحت ستم مناطق زیر نفوذ سرمایه مالی بورژوازی، خود را همراه و هم پیمان با بورژوازی کشورهای استعمارگرو انحصارات غارتگری بینند، اگر در اثر

تفاهای معینی بر علیه سلطه انحصارات به مبارزه روی می آورند، تنها شامل بخشهایی از بورژوازی است که تفا دمنافع آنها را به درگیری موقتی کشانده است، اینها سرانجام با فریب خلق و انحراف مسیر جنبش به آن خیانت کرده و به دامان انحصارات امپریالیستی می افتند، از این رو خلقهای زحمتکش و تحت ستم امپریالیسم نیز کم کم درمی یابند که بر ناسامه پرولتاریا راه گشای اصلی معضلات و فقر و بدبختی هائی است که سالهاست در چنبره آن گرفتار آمده اند.

در چنین موقعیتی بورژوازی امپریالیستی، انحصارات تابعه و پایگاههای آنها در کشورهای تحت سلطه و مستعمره در یکطرف پرولتاریا و کلیه زحمتکشان در طرف دیگر دو وجه یک تفا در تشکیل می دهند. بدین ترتیب به موازات رشد و جدت یابی این تفا، پرولتاریا در سراسر جهان، هم از لحاظ ملی، و هم از لحاظ بین المللی، هم در وجه ایدئولوژیک-سیاسی و هم در وجه تشکیلاتی، به درجهای از رشد و انسجام دست می یابد که تا آن تاریخ بی نظیر بوده است، در مقابل بورژوازی به آخرین مراحل حیات خود از لحاظ تاریخی قدم گذاشته و در بحرانهای ذاتی آن دست و پا می زند، بدینسان دوران انقلابات پرولتری و رهائی بخش ملی و جنگهای رهائی-بخش ملی بر علیه سلطه امپریالیستی با مضمون کسب آزادی و استقلال ملی و مبارزه با دیکتاتوری بخاطر دموکراسی ابعاد نوینی به خود گرفت، امپریالیستها در پی تشدید بحرانهای مداوم، برای تجدید جهان به مناطق نفوذ، به یکدیگر چنگ و دندان نشان می دهند، بدین ترتیب با آغاز جنگ جهانی اول که لنین آنرا نقطه عطف آغاز دوران جدید (دوران سوم) می نامد به عصر نوین یعنی عصر امپریالیسم قدم می گذاریم، عصری که بورژوازی را در همان موقعیتی قرار می دهد که اربابان فئودال در دوران اول در آن قرار داشتند "دوران امپریالیسم و تکانه های شدید امپریالیستی و همچنین تکانه های شدیدی که ناشی از ماهیت امپریالیسم است، می باشد! در این مقطع که میبایست بر اساس تغییرات بوجود آمده وظایف فوری، اشکال، ابزار و شرایط مبارزه دموکراسی نوین نیز

تفسیراتی می نمود که متناسب با شرایط عینی و وضعیت مشخص باشد، جنبش کمونیستی نیز خوددچار بحران شده این بحران با شروع جنگ تقریباً به اوج خود رسید، بحرانی منتهی به اشتقاق پاسخ به این سوال، که سیاست پرولتاریای کشورهای درگیر در جنگ چیست؟ وظایف آن کدام است برنامۀ و خطومشی و اسلوب رسیدن به قدرت چگونه است؟ و... که با اتخاذ تاکتیکها و خطومشی احزاب کمونیستی ارتباط لاینفک داشت، آیا باید در آن به همراه بورژوازی شرکت کرد؟ یا جنگ امپریالیستی را به جنگ داخلی با هدف کسب قدرت سیاسی بدل کرد؟ لنین اعتقاد داشت که "تبدیل جنگ امپریالیستی معاصر به جنگ داخلی یگانۀ شعاع صحیح پرولتاریاست که تجربه کمون آنرا نشان داده و قطعاً مه بال (۱۹۱۲) آنرا قید نموده و خود از مجموع شرایط جنگ امپریالیستی بین کشورهای کاملاً تکامل یافته بورژوازی ناشی می گردد" (۷). اما رهبران انترناسیونال دوم و نیز رهبران منشویکها با عدول از مصوبات کنگره مه بال که در آن تبدیل جنگ امپریالیستی به جنگ داخلی به تصویب رسیده بود با ارتداد قطعی از مارکسیسم مطرح می کردند که "دفاع از میهن بورژوازی جنبه آزادیخواهانۀ ملی داشته" و وظیفه پرولتاریا را دفاع از میهن در مقابل هجوم خارجی معین می کردند، از جمله کائوتسکی اتوریته انترناسیونال دوم و "مارکسیست سابق" (بقول لنین) از زاویه طرح تئوری (اولترا امپریالیسم) با زبۀ همان موضع گیری ارتجاعی می رسید، طبیعی است که خطومشی عمومی و اتخاذ تاکتیک احزاب کمونیست و کارگری در قبال مسأله ملی و بین المللی شرایط و اشکال دمکراسی نوین و... در رابطه با هر کدام از موضع گیریهای فوق بکلی متفاوت بود و با هم فرق داشت، از این رولنین می گفت:

"در زمان کنونی بدون آنکه پیوند با اپورتونیسیم بطور قطع گسسته شود بدون آنکه ناگزیری و رشکستگی آن به توده ها توضیح داده شود اجنبی برای وظایف سوسیالیسم و عملی ساختن یگانگی واقعی بین المللی کارگران محال است" (۸) و در پاسخ به چنین مسأله بود که با تجزیه و تحلیل مسلسل دورانها و عصر امپریالیسم و نشان دادن ویژگیهای آن، جنبه های مختلف

اپورتونیسیم و سوسیا ل لیبرالیسم خوا بیده در نظرات آنها را پیگیرانه افشا کرده و نشان داد که آنها با مارکسیست و انترناسیونالیست خواندن خود و با برافراشتن پرچم آن تلاش دارند تا محموله ممنوعه کشتی خود را (ناسیونالیسم لیبرالیسم و...) به زیر پرچم دروغینی حمل کنند، لنین نقاب از چهره آنها برداشت، اما همانگونه که در صفحات قبل گفته شد با زهم کسانی پیدا شدند که با تحریف نظرات مارکس، انگلس و لنین و با تجدیدنظر در مضمون و محتوای دوران که توسط لنین تحلیل و فورمول بندی شده و صحت آن در پراتیک به ثبوت رسیده، تلاش می کنند تا "محموله ممنوعه کشتی خود را با پرچمی دروغین حمل کنند" امروز هر مارکسیست - لنینیستی ضروریست تا با آن خط و مرز مشخصی داشته و به مبارزه با آن برخیزد.

ما در متد بررسی دورانها توسط لنین، تبه دو دوران کامل (قابل مقایسه) برخورد کردیم که به نتایج کلی زیر می رسید:

"دوران اول ۱۷۸۹ - ۱۸۷۱ - عصر سرمایه داری مترقی یعنی عصری بود که بورژوازی در رأس آن سرنگون ساختن فئودالیسم و حکومت مطلقه و رهائی از یوغ بیگانگان در دستور قرار گرفته بود و...

و دوران سوم؟ - ۱۹۱۴ - عصر امپریالیسم، سرمایه داری نضج یافته و از حد نضج گذشت - به ای است که در آستانه سقوط خود ایستاده است. یعنی بدان درجه ای رسیده است که جای خود را به سوسیا لیسم واگذار کند" (۹). لنین در بررسی دوران سوم می گوید: "مناقشات بین المللی در دوران سوم در شکل به همان نوع مناقشات بین المللی در دوران اول باقی مانده لکن محتوای اجتماعی و طبقاتی آن تغییر فاحشی یافته است. موسیعی عینی تاریخی تفاوت زیادی نموده است" با استناد به این شیوه قیاس لنین به بررسی ویژگیها و جنبه های اساسی دوران حاضر می پردازیم تا جنبه های اپورتونیستی نظراتی که با قلب واقعیت و با تحریف آشکار تئوری لنینی دوران، چهره واقعی خود را پرده پوشی می کنند بیشتر روشن شود.

ما در پیش گفتیم که دوران اول، دوران تعالی، پیروزی و فراز

بورژوازیست، در این دوران محتوای اصلی عصر عبارت بود از نابودی سیستم پوسیده استبداد فئودالی و مناسبات و قیودی که مانع روند تکاملی نیروهای مولده در آن شرایط مشخص می گردیدند و اربابان فئودال به عنوان یک طبقه حافظ این مناسبات به طبقه ارتجاعی و میرنده بدل شده می بایست از سر راه ترقی و تکامل اقتصادی اجتماعی جامعه به کناره گذاشته شوند. این سد در مقابل کداهم نیروی پیش رونده مترقی و بالنده تاریخی تحول عینی جامعه مانع ایجاد می کرد؟ بورژوازی، طبقه ای که در بطن جامعه فئودالی رشد و تکوین یافته و رسالت دگرگونی و انهدام مناسبات فوق را که مانع رشد و شکوفایی آن می شد به عهد داشت، پس در مقابل فئودالیسم و اربابان فئودال که وجه میرنده تضاد را تشکیل می دادند، بورژوازی وجه مترقی و بالنده آن را تشکیل داده و بعنوان محور انقلابی تاریخی این دوران در مرکز تحولات آن قرار داشت و جنبش این طبقه محتوا و جهت اصلی تکامل دوران را معین می کرد. بنا بر این جهت اصلی تکامل این عصر، جز برقراری شالوده های نظم بورژوازی چیز دیگری نمی توانست باشد، پدیده های نمونه و اربابان عصر که ناشی از تضادهای آنتاگونیستی بین این دو نیروی "بالنده" و "میرنده"، مترقی و ارتجاعی، نیروهای مولده و مناسبات تولیدی، می باشد عبارت است از جنبشهای بورژوا دمکراتیک بطور اعم و جنبشهای رهاشی بخش بورژوازی ملی بطور اخص و جنگهای که در اثر رشد و حدت یابی این تضادها بوقوع می پیوست. باری تا آستانه دوران دوم (۱۸۷۱) بورژوازی بعنوان نیروی مترقی رسالت این دگرگونی را به عهد داشت. در دوران دوم که دوره تسلط و زوال بورژوازی است سرمایه داری تکامل یافته و بعد از بحران ۱۸۷۳ و پشت سر گذاشتن یک دوره رکود کوتاه مدت اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰، انحصارات پا به عرصه وجود نهاد، رشد عظیم انحصارات، تمرکز تولید، تضاد بین خصلت اجتماعی تولید و تمایز فردی را شدت بخشیده، سیستم های امپریالیستی با نزدیک نمودن و اختلاط ملی که به جریان میادله بازرگانی و تولید سرمایه داری کشیده شده بودند تضاد آشتی

نا پذیر بین سرمایه که در مقیاس جهانی بهم تنیده شده و جنبش بین المللی کارگری را در درجه اول اهمیت قرار می داد " زمان تبدیل قطعی سرمایه داری سابق به سرمایه داری نوین فرامی رسیده، و آن عصر امپریالیسم است که "بورژوازی را در همان موقعیتی قرار می دهد که اربابان فئودال در دوره اول در آن قرار داشتند" بدین ترتیب در دوران سوم جای مبارزه سرمایه رشدیابنده که در جهت آزادی ملی از قید فئودالیسم می کوشید، بوسیله مبارزه ارتجاعی ترین سرمایه مالی، مبارزه نیروئی فرسوده و در حال احتضار که بسوی سر اشیب زوال می رود، علیه نیروهای نوین گرفته شده است.

چهارچوب حکومتی ملی-بورژوازی که در دوران اول حامل اصلی رشد نیروهای مولده بشریتی بود که خود را از فئودالیسم می ساخت، اکنون در دوران سوم به مانعی برای رشد بیشتر نیروهای مولده بدل شده است. بورژوازی از طبقه رشدیابنده و مترقی به طبقه زوال یابنده و پوسیده و ارتجاعی تبدیل شده است و این طبقه که ملا "دیگریست که اکنون در مقیاس وسیع تاریخی رو به رشد است" (۱۰). این طبقه که ملا "دیگر-ر" پرولتاریاست که در جامعه سرمایه داری رشد و تکوین یافته و بعنوان یک طبقه اجتماعی در رأس نیروهای مولده خواستار سرنگونی سرمایه داری و مناسباتی است که بعنوان سدی مانع رشد و انکشاف بازم بیشتر و "آزاد" نیروهای مولده می شود، بدین ترتیب این طبقه در اس دوران سوم، در مرکز آن قرار گرفته و جنبش این طبقه محتوای اصلی و جهت اصلی تکامل این دوران را معین می کند، حال وقت که پرولتاریا بعنوان محور تاریخی و انقلابی در اس دوران قرار گرفته و بوسیله این جهت اصلی تکامل آنرا معین می کند، بورژوازی را در همان موقعیتی قرار میدهد که اربابان فئودال در دوران اول در آن قرار داشتند. یعنی بورژوازی به یک نیروی ارتجاعی میرنده که مانع رشد نیروهای مولده و سدر راه پیشرفت و تکامل اجتماعی اقتصادی جامعه است می باید سرنگون شود. بنا بر این محتوای اصلی عصر عبارت است از سرنگونی بورژوازی، انهدام مناسبات

ارتجاعی سرمایه‌داری و برقراری شالوده‌های نظم کمونیستی است، از اینجا جهت اصلی تکامل عرصه‌ناشی از شدت‌فاده‌های درون سیستم امپریالیستی است چیزی جز انهدا منظم امپریالیستی و گذار به نظام سوسیالیستی از لحاظ جهانی نیست، در حالیکه خصلت‌های اصلی موقعیت تاریخی آن در مقایسه با عصر اول (مبارزه حل نشده و ناتمام بورژوازی علیه سیستم فئودالی) عبارت از مبارزه ناتمام و حل نشده پرولتاریا علیه بورژوازی و بقایای نظام ارتجاعی کهنه است، پدیده‌های نمونه‌وار عصر اول با توجه به تضادهای آن دوران عبارت بود از جنبش‌های بورژوا دمکراتیک بطوراً عم و جنبش‌های رهاشی بخش بورژوازی ملی بطوراً خص. اما با توجه به تغییر و تحولاتی که در این دوران انجام پذیرفت (لبنین آنرا در رساله امپریالیسم بحثاً به آخرین مرحله سرمایه‌داری) تحلیل و جمع‌بندی کرده) و با توجه به خصوصیات و ویژگیهای این عصر، پدیده‌های نمونه‌وار و وجوه ممتازه این عرصه‌ناشی از تشدید تضادهای موجود در بطن آن است، عبارت است از جنگ‌های امپریالیستی که از تشدید تضاد بین امپریالیست‌ها بخاطر کسب منافع بیشتر و... صورت می‌گیرد، و جنگ‌های ضد امپریالیستی، رهاشی بخش که از تشدید تضاد بین امپریالیسم و خلق‌های تحت ستم بخاطر استقلال ملی، دمکراسی و رفاه عمومی و بر علیه امپریالیسم دیکتاتوری و استعمار به وقوع می‌پیوندد. چرا که "خصوصیات سیاسی امپریالیسم عبارت است از بسط ارتجاع در تمام جهات، تشدید استعماری ملی، ناشی از استمگرای الیگارشی مالی و نیز بر افتادن رقابت آزاد" (۱۱) به عبارت دیگر امپریالیسم از نقطه نظر سیاسی عبارت است از "تمایل به اعمال زور و ارتجاع" (۱۲). یکی دیگر از وجوه ممتازه این عصر انقلابات پرولتری است که در اثر تشدید تضاد بین خصلت اجتماعی تولید و صاحب فردی به وقوع می‌پیوندد. آنتاگونیسمی که جز از طریق سرنگونی مناسبات سرمایه‌داری و برقراری سوسیالیسم راه حل دیگری بر آن متصور نیست. در نتیجه امپریالیسم در حال احتضار، سرمایه‌داری در حال گذار به سوسیالیسم است و این امر با انقلاب قهرآمیز و سرنگونی طبقات ارتجاعی

حاکم و برقراری دیکتاتوری پرولتاریا میسر می گردد که بوسیله "تنها پرولترهای معاصر که از هرگونه استقلال عملی کنارگذاشته شده اند، که می توانند استقلال عملی کامل نه دیگر محدود خود را که تملک تما میست نیروهای مولده، بالنتیجه اعتلای تما میت توانائیهاست، استقرار بخشد" (۱۳) بالنتیجه :

۱- عصر کنونی، عصر امپریالیسم، عصر سرمایه داری نضج یافته و از حد نضج گذشته ای است که در آستانه سقوط ایستاده و عصر انقلابات پرولتری و گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم در ابعادهائی است.

۲- طبقه کارگر در راس دوران و در مرکز آن قرار گرفته، جنبش انقلابی این طبقه محتوای اصلی و جهت اصلی تکامل این دوران را تعیین می کند.

۳- محتوای این دوران عبارت است از سرنگونی بورژوازی، انهدام مناسبات کهنه ارتجاعی و برقراری شالوده های نظم کمونیستی.

۴- جهت اصلی تکامل آن عبارت است از انهدام نظام امپریالیستی و گذار به نظام سوسیالیستی در ابعادهائی.

۵- خصوصیات اصلی موقعیت تاریخی عبارت است از مبارزه ناتمام و حل نشده پرولتاریا علیه بورژوازی و بقایای نظامات کهن ارتجاعی.

۶- پدیده های نمونه وار و جوه ممتازه این عصر را انقلابات پرولتری، رهائی بخش و جنگهای امپریالیستی و ضد امپریالیستی تشکیل می دهد.

این است خصوصیات اصلی و ویژگیهای عمده عصری که ما در آن زندگی می کنیم. هرگونه درک انحرافی از مضمون آن ناشی از عدم درک لنینیسم به مثابه مارکسیسم عصر حاضر، و نتیجه ای جز تحلیل و ارزیابی غیر واقعی از اوضاع ملی و بین المللی، انحراف در ارزیابی تضادها، و اتخاذ استراتژی و تاکتیکهای زیان آور، در بر نخواهد داشت.

بعد از چهل و اندی سال که پرچم لنینیسم به مثابه مارکسیسم عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتری را هنمای عمل جنبش کارگری کمونیستی بود کمائی پیدا شدند تا با مستمسک قرار دادن "تفسیرات ژرف"، دست به

تحریف آشکار ما رکیسم - لنینیسیم و تجدید نظر در آن زدند، اینها هم در تئوری و هم در پراکتیک به نسبت های متفاوت و هرکدام بدرجاتی که به منجلا ب پورتونیسیم در غلطیدند، فرزندان خلف پیترسف ها، کائوتسکی ها، برنشتین ها و سایرین هستند که توسط لنین بشکل قاطعانه ای افشا شده اند به همین خاطر هم هست که پورتونیستهای جدید هم "کالای ممنوعه خود را ب زیر پرچمی دروغین حمل می کنند".

آنها برای اینکه انحرافات و عقاید جدید خود را توجیه کنند و آنرا در هاله ای از ابهام بپوشانند، ابتدا لازم بود تا در مضمون و ویژگیهای عصر حاضر (عصر امپریالیسم) که توسط لنین تئوریزه شده بود، تجدید نظر کنند. اختراع عصر جدید توسط خروشچف (۱۴) که سرآغاز زوبه عبارت دیگر مجوز تحریفات و تجدید نظرهای بعدی در مفهوم دوران است در تزه های کنگره های ۲۰ و ۲۲ صراحتا بیان شده است.

آیا بعد از پیروزی انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر عصر جدیدی آغاز شده که با عصر سوم که توسط لنین بنام عصر امپریالیسم تجزیه و تحلیل و تئوریزه شده است، کیفی فرق دارد؟ آیا تمامی ویژگیها و خصوصیات عمده جهت اصلی تکامل و... آن متحقق شده است؟ آیا سوسیالیسم در ابعاد جهانی پیروز شده؟ آیا شالوده های نظم کمونیستی در ابعاد جهانی ریخته شده و امپریالیسم و بقایای سرمایه داری و نظامات کهنه ارتجاعی بکلی منهدم شده و در ابعاد جهانی نابود گشته است؟ آیا خصوصیات دیگری که لنین در جزوه "امپریالیسم بمانا به آخرین مرحله سرمایه داری" نوشته های دیگر خود از "عصر امپریالیسم" ذکر کرده تغییرا! کرده؟ و دهها سوال دیگر پس چگونه است که عصر دیگری آغاز شده بدون اینکه مضمون و محتوای اصلی جهت اصلی تکامل، خصیصتهای اصلی، موقعیت تاریخی و بطور کلی "محتوای عینی اصلی پدیده تاریخی از میان رفته باشد!؟ آیا در صورت آغاز عصر جدید بنا بر بنی ب های جنبش پرولتاریا که در راس دوران محتوای اصلی جهت تکامل اصلی تاریخی را معین می کند جنبش طبقه دیگری جایگزین شود؟ آیا طبقه دوران ساز دیگری در راس و مرکز عصر کنونی قرار

گرفته است...؟ واقعیت این است که هیچکدام اینها که خصوصیات عمده عصر امپریالیسم را تشکیل می دادند، عوض نشده، جنبش پرولتاریا کماکان در راس دوران قرار دارد، جهت اصلی تکامل آن محو نشده و... از نقطه نظر علم مارکسیسم-لنینیسم نمی توانست هم چنین باشد، اگر پیروزی سوسیالیسم در یک یا چند کشور دلیلی بود بر تغییر دوران، اولاً لنین خود با تحلیل دوران سوم به این نتیجه درست رسیده بود که امکان وقوع انقلاب و "پیروزی سوسیالیسم در آغاز در تعداد کمی از کشورهای سرمایه داری یا حتی در یک کشور امکان پذیر است" (۱۵)، تئوری لنین درباره پیروزی انقلاب سوسیالیستی در یک یا چند کشور که اصل نوینی درباره تئوری انقلاب پرولتاریائی به مارکسیسم اضافه نمود، خود از تجزیه و تحلیل خصوصیات عصر امپریالیسم ناشی می شد که خلق شوروی را به پایه تئوریک و عملی پیروزی انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر رهنمون شد، لنین می گفت در عصر امپریالیسم پیروزی انقلاب در کشورهای منفرد و ابتدا در ضعیف ترین حلقه زنجیر امپریالیسم نه تنها امکان پذیر بلکه حتمی است، به همین خاطر هم لنینیسم، مارکسیسم عصر امپریالیسم و انقلاب پرولتاریائی خوانده می شود، بنا بر این خود لنین بطور حتمی توانست این تغییرات را حداقل پیش بینی کند، این را که مثلاً در صورت پیروزی انقلاب و سوسیالیسم در یک یا چند کشور، خصوصیات عمده و اصلی عصر تغییر خواهد کرد (!!) در صورتی که در هیچکدام از آثار لنین به چنین چیزی اشاره نمی خوریم، گذشته از این اگر چنین چیزی از لحاظ تئوریک و عملی امکان پذیر بود در آن صورت می بایست بعد از پیروزی انقلاب کبیر فرانسه، مضمون دوران اول هم که از ۱۸۷۹ (مقطع انقلاب فرانسه) شروع شده بود تا ۱۸۷۱ ادامه داشت تغییر می کرد، ثالثاً انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر یا عبارت دیگر پیروزی سوسیالیسم در یک کشور، خود تنها بیانگر ایمن مساله است که بلشویکها با توجه کامل به مضمون لنینی عصر (چه در زمان حیات لنین و چه استالین) و باراهنمای عمل قرار دادن آن در تحلیل تضادها و مناقشات بین المللی و داخلی توانستند محتوای عینی روند

تاریخی معین را در شرایط مشخص و بطریقی که ملاصیح در نظر بگیرند و بس—
استراتژی و تاکتیک و خط و مشی دست یا بند که طبقه کارگر دوران سازویکی
از گردانهای بین المللی آن در مجموعه وظایف و رسالت تاریخی جهانی
خود، قدرت سیاسی را به چنگ آورده و سوسیالیسم را در یک کشور مستقر
سازند. (این اولین پیروزی صحت تحلیل‌های لنین را از مضمون دوران و
درستی استراتژی و تاکتیک‌های مبتنی بر آنرا بطرز انکارناپذیری بس—
ثبوت رسانند. بنا بر این پرولتاریا در نقش دوران ساز مجموعه وظایف
جهانی خود در آن مقطع، تنها در یک کشور به پیروزی رسید. این اولین
نتیجه بکار بستن درست تئوری و تاکتیک انقلاب پرولتاریائی بطور خاص
"تئوری و تاکتیک دیکتاتوری پرولتاریائی"^{۱۷} یعنی لنینیسم، مارکسیسم
عمرا مپریالیسم بود، لذا این دگرگونی را نمی توان سراغ عصر (۱۷)
جدیدی تلقی کرد که دارای خصوصیات عمده متفاوت با آنچه که لنین اعلام
کرده بود، باشد، چرا که خود این دگرگونی منتج از تغییر و تحولات نقطه
عطف ۱۹۱۴ و ناشی از کار بست استراتژی و تاکتیک‌های بود که بر آن مبنی
پی ریزی شده بود و این اولین پیروزی پرولتاریا جنبه‌های اساسی و
محتوای عینی اصلی پدیده تاریخی را در کل نه می توانست دچار چنان
تحولات عظیمی کند (مثل پیروزی سوسیالیسم در سراسر جهان) که عصر جدید
 مطرح شود و نه رسالت پرولتاریا در راس دوران با پیروزی در یک یا چند
کشور به پایان می رسید، بلکه این دورانی است که پیروزی سوسیالیسم
و برقراری شالوده‌های نظم کمونیستی در سراسر جهان را نشان داده است،
بنا بر این پیروزی پرولتاریا در یک کشور تغییراتی را که در دو وجه تضاد
(طبقه انقلابی بالنده و طبقه ارتجاعی میرنده) ایجاد کرد عبارت بود
از مبارزه بین دو سیستم اقتصادی و اجتماعی متضاد، یعنی سوسیالیسم
و سرمایه‌داری، این امر در محدوده مناسبات و تغییر و تحولات و تضادهای
دو وجه، و دو عامل جهانی تاریخی فوق معنی پیدا می کند و به مضمون عصر
افزافه می گردد و وظیفه پرولتاریا در راس دوران عبارت است از پیشبرد
وظایف ملی و بین المللی خود به مفهوم لنینی آن، و کمک به حفـظ و

استحکام سوسیالیسم، پرولتاریای پیروزمند بعنوان دژ طبقه کارگر، "ما رکسیست‌ها هرگز فرا موش نکرده‌اند که قهر الزاماً با یستی همراه با ازم پاشیدگی سرمایه‌داری در کلیت و تولد جا معه سوسیالیستی باشد، آن قهر یک دوران تاریخ جهانی را دربری می‌گیرد یک عصر کامل انواع مختلف جنگها، جنگهای امپریالیستی، جنگهای داخلی... عورتوفانهای عظیم عورتصمیمات توده‌ای که اجباراً توسط جنگ تحمیل شده است، عصر بحرانها آغاز شده است... ما فقط تازه اولین گامها را بسوی به لرزه در آوردن سرمایه‌داری بطور کلی و آغاز گذار به سوسیالیسم برداشته‌ایم" (۱۸).

می‌بینیم که لنین حتی بعد از انقلاب اکتبر برای این امر تصریح دارد که پیروزی سوسیالیسم در یک کشور در رابطه با (محتوا و مضمون عرصوم) که پرولتاریا در آن قرار دارد از لحاظ جهانی فقط گامی در جهت به لرزه در آوردن سرمایه‌داری بطور کلی و گذار به سوسیالیسم برداشته است. لنین ادامه می‌دهد "مانعی دانیم و نمی‌توانیم بدانیم که چند مرحله گذار بسوی سوسیالیسم وجود خواهد داشت... اینکه امپریالیسم عصر انقلابات اجتماعی را آغاز می‌کند نیز یک واقعیت است و واقعیتی که برای ما روشن است" (۱۹). بدین ترتیب روشن می‌شود که عصر امپریالیسم نه تنها ازم پاشیدگی و انهدام سرمایه‌داری در کلیت و برقراری سیستم سوسیالیستی در ابعاد جهانی است، در ضمن انقلاب اکتبر نقطه آغاز عصر جدید (عصر چهارم) بلکه در عرصوم یعنی عصر امپریالیسم اولین گامها بسوی به لرزه در آوردن سرمایه‌داری بطور کلی و آغاز گذار به سوسیالیسم محسوب می‌گردد. از این رو دوران (سوم) یعنی عصر امپریالیسم تماماً می‌جنبه‌های مشخص اساسی مضمون و محتوای عینی و اصلی تاریخی خود را که در صفحات قبل جمع‌بندی کردیم حفظ نموده است.

حال برای اینکه معلوم شود تحریف و تجدیدنظر در تئوری لنینی عصر در بانیان "عصر جدید" چه اشغته فکری را به بار آورده، قبل از برخورد به عمده‌ترین انحرافات آنها بدنیست در محدوده بحث فوق‌الذکر به مطالب زیر توجه کنیم:

تعریفی که آنها (خروشچف و طرفدارانش) از مضمون دوران مورد بحث (جدید) بدست می‌دهند بشرح زیر است: (۲۰)

– دوران ما که مضمون عمده آن گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم است و با انقلاب کمپراکتبر آغاز شده است، دوران مبارزه بین دو نظام اجتماعی، دوران انقلابات سوسیالیستی و انقلابات رهاشی بخش ملی، دوران درهم شکستن امپریالیسم، دوران الفانظام استعماری، دوران گذار تعداد بیشتری از خلقها به مسیر سوسیالیسم و پیروزی سوسیالیسم و کمونیسم در مقیاس بین‌المللی است (۲۱).

صد البته خواننده با جمله بندی و کلمات انقلابی و آشنائی روبرو است (که ما در زیر نویس های مربوط به همین صفحه مختصراً توضیح لازم را داده ایم) اما اگر با دقت و مسئولیت بیشتری به فرمول بندی فوق نگاه کنیم در خواهیم یافت که فرصت طلبانه امکان هرگونه تحریف و تفسیری را باز گذاشته (در عین حال که نویسنده خواسته نظر رای دهندگان را هم ملحوظ دارد) در ضمن متوجه اختلافات فاحش آن با فرمول بندی لنینی عصر خواهیم شد، مثلاً بگذریم از اینکه اساساً عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتری، جنگها و غیره صحبتی در میان نیست، در عین حال بلافاصله این سوال مطرح می‌شود که منظور از دوران انقلاب سوسیالیستی – انقلابات رهاشی بخش ملی – درهم شکستن امپریالیسم و... که پشت سر هم بعنوان مضمون عصر قلمداد شده اند، توسط کدام طبقه انقلابی این وظایف در کل تا سر منزل مقصود به پیش برده خواهد شد؟ به عبارت دیگر کدام طبقه در اس دوران قرار گرفته و جنبش آن محتوای اصلی و جهت اصلی تکامل این دوران را معین می‌کند؟ یا پدیده های نمونه و این همه تضادها و تناقض کدامند؟ مثلاً انقلابی در یک کشور اوج می‌گیرد، در این صورت کدام محتوای عینی روند تاریخی در زمان معین و در شرایط معین و مشخص باید در نظر گرفته شود تا مشخص شود که جنبش فلان طبقه (در آن کشور) در حله اول جریان اصلی پیشرفت ممکن در آن شرایط مشخص است؟

در این عرصه هرچه جلوتر برویم و هرچه نظرات خروشچف (با توجه به

موقعیت و شرایط و غیره ...) شسته رفته ترمی شودهما نقدبرای خواننده روشن می شود که چگونه (کالی ممنوعه را در زیر پرچی دروغین حمل میکنند) ما خواننده را معطل نمی گذاریم (هرچند که تصور ویژگیهای که برای مضمون فوق امکان پذیر است خودگویای انحرافات و ابعا دتجدیدنظری است که از آن صحبت کردیم) اما خواننده زمانی به کینه مطلب پی خواهد برد که استراتژی و تاکتیکهای استخراجی و یا استنتاجی خروشف را در رابطه با این مضمون در نظر بگیرد، آنوقت تضاد آشکار نهفته در آن نیز روشن خواهد شد، اما قبل از همه ببینیم چه ویژگیهای برای آن در نظر گرفته شده است و نظرات مشخص خروشف تا چه حدودی (نسبت به فرمولبندی عصر، چرا که این ویژگیها خود نیز به درجات مختلف با بخشهای از آن فرمولبندی در تناقض است) امکان وجود یافته است :

آنها در ادامه می نویسند : " ویژگیهای زمان ما این است که نظام سوسیالیستی بصورت عامل قاطع تکامل جامعه درمی آید، مساله جنگ و صلح حادثترین مساله زمان است . هیچگونه اختلاف سیاسی، مذهبی و یا دیگر تفاوتهای مانع از وحدت همه نیروهای طبقه کارگر علیه خطر جنگ گردد. نیروی تعیین کننده در مبارزه ضد امپریالیستی نظام سوسیالیستی جهانی است " (۲۲) . تضاد اصلی این دوران تضاد بین دو سیستم جهانی سوسیالیستی و امپریالیستی است " (۲۳) . ملاحظه می کنیم که اپورتونیزم بی کران خروشفی تضادهای مذکور در مضمون همان عصری را هم که خود اختراع کرده است چگونه ماستمالی می کند، یکبار دیگر جملات بالا را بخوانید : هیچگونه عنمری از مبارزه و نیز صحبتی هم از آن در میان نیست ، اگر به غلط تضاد اصلی دوران اختراعی خود را هم "تضاد بین دو سیستم جهانی سوسیالیستی و امپریالیستی" می دانند، در اینجا هم نیات واقعی خود را پرده پوشی می کند، صادق نیست و نمی تواند هم باشد چون هیچکدام از تئوریهای مذکور با واقعیات منطبق نیست ، معروف است که خروشف در مورد این تضاد می گوید "با بدکاری کردتا مبارزه اجتنابنا پذیر بین آنها فقط بصورت مبارزه بین دو ایدئولوژی در آید" (۲۴) .

پس جوهر تفکر خروشچف عبارت است از آشتی طبقاتی بین طبقات مختلف و متضاد! مثلاً با توجه به جملات فوق در حالیکه "نیروی تعیین کننده در مبارزه ضد امپریالیستی نظام سوسیالیستی قلمداد می‌شود، ما وقتی تضاد اصلی دوران هم‌بین دوسیستم جهانی ... است و به اعتقاد خروشچف - مبارزه بین دو تضاد هم‌با یستی به مبارزه فقط بین دو ایدئولوژی درآید آنوقت فاتحه مبارزات ضد امپریالیستی - دمکراتیک خلقهای تحت‌ستم، مبارزات پسرولتاریا با بورژوازی و ... بطور کلی استراتژی و تاکتیکهای لنینی مبارزه خوانده است! از این رولنین تاکید می‌کرد که "... خطرناک‌ترین افراد کمونی هستند که نمی‌خواهند برای این نکته پی ببرند که اگر مبارزه علیه امپریالیسم با مبارزه علیه اپورتونیسیم توأم نباشد جز عبارت پردازی پوچ و دروغین چیزی نخواهد بود" (۲۵)

اما این تجدیدنظرها و اپورتونیسیمی که تمام فرمولبندی‌های لنین را در مورد عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتری، لاجرم استراتژی و تاکتیکهای بلشویکی، کهنه شده اعلام می‌کند، خود در کدام منجلا ب قرار دارد؟ خروشچف در گزارش خود در پارهای مسائل مربوط به تکامل بین‌المللی کنونی می‌گوید: "رفقا من می‌دانم که بر روی پارهای از مسائل مربوط به تکامل بین‌المللی کنونی مکتب منم که نه فقط مسیر رویدادها، بلکه همچنین چشماندازهای آینده را نیز تعیین می‌کند، این مسائل عبارتند از همزیستی مسالمت‌آمیز دوسیستم، امکان جلوگیری از جنگها در عصر کنونی و اشکال گذار به سوسیالیسم در کشورهای مختلف" او ادامه می‌دهد: "اکنون در این رابطه این مساله مطرح می‌شود که آیا می‌توان با استفاده از ابزارهای پارلمانی به سوسیالیسم گذار نمود؟" پاسخ می‌دهد: "چنین مسیری برای بلشویکهای روسیه وجود نداشت ... از آن پس وضعیت تاریخی تغییرات اساسی کرده است که برخورد تازه به مساله را می‌طلبد" چگونه برخوردی؟ طبقه کارگرها متحد کردن دهقانان ستمدیده، روشنفکران و تمام نیروهای وطن پرست به گرد خود و طرد قاطعانه عناصر اپورتونیسیت! یک اکثریت ثابت در پارلمان بدست آوردن پارلمان را از یک ارگمان

دمکراسی بورژوازی به یک ابزار راستین اراده خلق را تبدیل کند" سپس تاکید می کند: "ما مطمئنیم که سوسیالیسم در رقابت با سرمایه داری پیروز خواهد شد و ما مطمئنیم که پیروزی در رقابت مسالمت آمیز بدست خواهد آمد نه در جنگ". جوهر فرمول بندی فوق که از تجدیدنظر در مضمون و محتوای (عصر امپریالیسم) و اختراع (عصر جدید) منشا می گیرد، تلاش دارد تا ثابت کند که رقابت اقتصادی دو سیستم متضاد جهانی (سرمایه داری و سوسیالیسم) محورا انقلابی تاریخی و ویژگی اصلی دوران جدیدی است که بعد از پیروزی انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر آغاز شده است (البته بنظر می رسد انتخاب نقطه عطف در اینجا یک حالت (علی السویه) پیدا کرده است، چرا که نقطه عطف اصلی این عصر جدید بر اساس تحلیل خروش چف می باید همان اوایل دهه ۶۰ قرن اخیر باشد). در هر صورت همان گونه که آشکارا بیان شده است مساله جنگ و صلح حادثترین مساله زمان است! رسالت این اصطلاح محور انقلابی تاریخی عصر (در مقام معین کننده محتوای اصلی و جهت اصلی) عبارت است از حفظ صلح، رقابت اقتصادی و همزیستی مسالمت آمیز، محورا اصلی و عامل عمده تکامل تاریخ می گردد، لاجرم استراتژی و تاکتیکهای جدیدی نیز بر مبنای تحلیل فوق ساخته می شود که رثوس عمده آن عبارت است از رقابت اقتصادی برای مبارزه طبقاتی، گذار مسالمت آمیز بجای انقلاب قهراً آمیز، حمایت از پشتیبانی رهبری خرده بورژوازی و گامها بورژوازی بجای هژمونی پرولتاریا... (تبدیل پارلمان بورژوازی (که در عصر امپریالیسم بمثا به یک ابزار سرکوب بورژوازی عمل می کند)، (مدالیتها ز راه مسالمت آمیز و...) به ارگان دمکراسی خلق زحمتکش)، عبارت دیگر در مبارزه قهراً آمیز و قبول مبارزه پارلمان تاریستی بجای آن، و قبول سیستم پارلمانی بجای نهادهای شورائی و رد دیکتاتوری پرولتاریا، اختراع دولت عموم خلقی و... (که ما بجای خود با آنها برخورد خواهیم کرد)، این است به اصطلاح خط و مشی و تاکتیکهای که می باید به پیروزی کامل سوسیالیسم در عرصه جهانی منجر شود! ما درست با همین انحرافات اساسی رویزیونیستی است که خط و مرز قطعی و روشن داشته، آنرا افشا

نموده و با آن بمثابه نفوذایدئولوژی غیرپرولتری در جنبش کارگری مبارزه می کنیم، درحالیکه پیروان ورشکسته این مشی اپورتونیستی (علیرغم واقعیات سخت زمینی که بی اعتباری درفشانیهای فوق را با رها بهای بسیار سنگین به ثبوت رسانده) مشغول زیب و زینت و توجیه نظرات سراپا پوچ فوق هستند، نداشتن خط و مرز ولپ فرو بستن مقابل آن بمثابه این است که مبارزه طبقاتی را تعطیل شده پنداشته و مشاطه گر صلح طبقاتی باشیم گویا خروشچف تفا درون پدیده ها و رابطه دیا لکتیکی بین آنها را یا نخواسته و یا نتوانسته درک کند (۲۶). امروز هر کارگر نسبتا آگاه و حتی هر کارگر بقول معروف ساده هم با واژه های نظیر انقلاب "درهم شکستن"، پیروزی و غیره آشناست. انقلاب یعنی درهم شکستن، اعمال قهر، کشت و کشتار، جنگ، بطریق اولی انقلاب خود حاصل تشدید تضادهاست. تضادهای آنتاگونیستی که هر روز تشدید می شوند و جامعه را بحالت انفجار و قهر در می آورند. حال پرسیدنی است آیا عباراتی نظیر "دوران انقلابات سوسیالیستی"، "رهائی بخش"، "دوران درهم شکستن امپریالیسم و الفانظام استعماری" و غیره که شامل مضمون صرف فوق (عمر ساخته شده توسط خروشچف) است، حامل تضاد، تضادهای آشتی ناپذیر و قهر و جنگ نیستند؟ دووجه متضادی که انقلابات فوق الذکر را ممکن می سازند دارای خصیصت آنتاگونیستی نیستند لاجرم عنصر قهر و جنگ در آنها وجود ندارد؟ از لحاظ مـل گذشته از اینکه از لحاظ تاریخی در شرایط امپریالیسم، هیچ انقلابی بدون اعمال قهر و جنگ به پیروزی نرسیده حتی در دوران اول هم که بورژوازی در راه دوران قرار داشت انقلابات بطور عمده همراه با قهر و جنگ بوده است اما برای اینکه تناقض آشکار ویژگیهای عصر مزبور با تاکتیکهای باصطلاح منتج از آن روشنتر شود یک مثال می زنیم: زمانی که امپریالیسم فرانسه و ژاپن و سپس آمریکا در جهت غارت و چپاول و تحت انقیاد نگه داشتن خلقهای آسیای جنوب شرقی چه بصورت غیر مستقیم و حمایت از حکومت های دست نشانده محلی و چه بصورت اعزام نیرو مشغول قلع و قمع خلقهای این کشورها بود، جنبشهای رهائی بخش ملی و انقلابی